

ضمیمه هفتگی روزنامه همشهری
صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری

مدیر مسئول: محسن مهدیان
سر دبیر: دانیال معمار

با تشکر از: جواد عزیزی، الهه فراهانی و فائده احدی

واحد فنی:

مدیر فنی: حامد یزدانی، مدیر هنری: مهدی سلامی
طراح گرافیک و صفحه آرایی: حمید یزدانی، سعید غفوری و امید روشنگر
ویرایش عکس: کامیاب نویدی، صفحه خوانی: فرهاد غلامرضایی، فاطمه ناصری آلاشتی

صندوق پستی: ۱۹۳۹۵۴۴۶
تلفن: ۲۳۰۲۳۶۲۳
نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷
نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، نرسیده به پارکوی، کوچه شهید قریشی، شماره ۱۴، روزنامه همشهری

همشهری

گروه ضمیمه همشهری ناشر نشریات:
دوچرخه، بچه‌ها، خانواده، پایداری، اقتصاد،
تندرستی، خردنامه، داستان، دانستیها،
سرزمین من، ماه، معماری، ۲۴، شهرنگار،
سرخ و محله

همشهری

معمای
جنایی

قتل مرموز
دختر جوان



پاسخ‌های تان را از طریق پیامک
به شماره ۳۰۰۹۹۹۰۱ ارسال
کنید. به ۳ نفر از افرادی که
پاسخ درست را ارسال کرده
باشند به قید قرعه کارت هدیه
۵۰۰ هزار تومانی اهدا می‌شود.

پاسخ معمای شماره ۱۶

در معمای شماره قبل اشاره شده بود که در جریان سرقت مسلحانه از یک
طلافروشی با وجود اینکه سارق دستگیر شده و نتوانسته بود از طلافروشی
خارج شود، حدود ۴۰۰ گرم طلا و جواهرات از طلافروشی سرقت شده بود.

مأموران پلیس حتی هنگام بازرسی بدنی متهم هم طلائی
پیدا نکرده بودند. با وجود این، طلافروش باز هم اصرار
داشت که طلاهایش سرقت شده است. مأموران
در جریان بررسی این ماجرا پی بردند سارق
مسلح بعد از آنکه در طلافروشی قفل شده
و او فهمیده که راهی برای فرار ندارد،
مقداری از طلاها را که حدود ۴۰۰ گرم بوده
بلعیده است. او نقشه کشیده بود تا بعد از
زندانی شدن در زندان، طلاها را به دست
آورد و آنها را بفروشد، اما در آنجا دستش
روو معلوم شده که حق با طلافروش بوده و
۴۰۰ گرم از طلاها سرقت شده است.

برندگان معمای جنایی شماره ۱۶
۰۹۳۹*۷۴۶۲
۰۹۹۳*۱۰۲۱
برنده کارت هدیه
۵۰۰ هزار تومانی
شدند.

کارآگاهان در ادامه به بررسی زندگی خصوصی مقتول پرداختند و پی بردند که او از
مدتی قبل با پسری جوان در ارتباط بوده و قصد ازدواج با وی داشته است. تحقیق از
او ممکن بود اطلاعات مفیدی را در اختیار مأموران قرار دهد. با احضار پسر جوان معلوم
شد که خانه او در نزدیکی محل وقوع جنایت قرار دارد و همین موضوع ماجرا را پیچیده
کرد. از سویی مطابقت چهره او با عکس‌هایی که در خودروی مقتول کشف شده بود
نشان می‌داد که عکس‌ها متعلق به اوست، اما هنوز معلوم نبود دختری که در عکس‌ها
کنار او قرار دارد، چه کسی است. در این شرایط وی تحت بازجویی قرار گرفت
و چند دقیقه بعد به قتل دختر جوان اعتراف کرد. او گفت: مدتی با
مقتول در ارتباط بودم و قصد ازدواج داشتیم، اما رفتارهای تند
او من را از این کار منصرف کرد. از طرفی من به دختر دیگری
علاقه‌مند شده بودم و می‌خواستم با او ازدواج کنم. مقتول
که از این موضوع باخبر شده بود، می‌گفت آبروریزی می‌کند
و... من هم وقتی او نزدیک خانم آمده بود، نقشه قتلش
را اجرا کردم.
به نظر شما دختر جوان با وجود شرایطی که گفته شد
چگونه به قتل رسیده است؟
به ۳ نفر از خوانندگان که پاسخ صحیح معمای ارسال کنند
کارت هدیه ۵۰۰ هزار تومانی اهدا می‌شود.

چند روز قبل به کارآگاهان پلیس خبر رسید دختر جوانی در یکی از خیابان‌های شمال
شهر به قتل رسیده است. دقایقی بعد از این خبر بود که گروهی از کارآگاهان جنایی
برای بررسی حادثه به محل حادثه رفتند. ماجرا از این قرار بود که دختری جوان که
بین ۲۷ تا ۳۰ سال داشت سوار بر خودروی ویش و در حالی که پشت فرمان بود با شلیک
۲ گلوله به قتل رسیده بود. شواهد به دست آمده از صحنه جرم حاکی از این بود که
خودروی لوکس و مدل بالای مقتول در انتهای کوچه‌ای بن بست که چند ساختمان
بلند در آنجا قرار دارد پارک شده و احتمالاً مقتول در آن منتظر کسی بوده که این حادثه
رخ داده است. آنها در داشبورد خودرو چند عکس کشف کردند که دختر و پسر جوانی
را نشان می‌داد، اما هنوز معلوم نبود که آنها چه کسانی هستند و چرا عکس‌هایشان در
خودروی مقتول است. با وجود اینکه شواهد و آثار به جا مانده نشان می‌داد که مقتول
داخل خودرو هدف گلوله قرار گرفته، اما نکته عجیب این بود که درهای خودرو قفل و
همه شیشه‌های آن سالم بود. در این شرایط، چطور امکان داشت که گلوله‌ای از خارج
خودرو به سوی مقتول شلیک شده باشد؟ به همین دلیل کارآگاهان به بررسی فرضیه
خودکشی پرداختند. در خودرو هیچ اسلحه‌ای وجود نداشت. همچنین گزارش اولیه
متخصصان پزشکی قانونی نشان می‌داد که گلوله‌ها از فاصله نزدیک شلیک نشده و از
سویی زاویه اصابت گلوله‌ها نیز به گونه‌ای نبود که مقتول به خودش شلیک کرده باشد؛
به همین دلیل بود که خیلی زود فرضیه خودکشی منتفی شد و کارآگاهان به بررسی
فرضیه‌های دیگری در این جنایت پرداختند.

افسعی تهران

از ترس‌هایی که در کودکی تحمل کرده صحبت می‌کند.
آرمان در جریان ساخت فیلمش وسواس و حساسیت‌های
زیادی دارد و مدام با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کند؛ از
درگیری با سرمایه‌گذاری که می‌خواهد باز یگران مورد نظرش
را به او تحویل کند تا رودررو شدن با زنی که به قتل چند نفر
اعتراف کرده و پلیس گمان می‌کند او قاتل سریالی است.

تهران است.
او تلاش می‌کند با شرکت در جلسات تریابی مشکلاتی را
که با آنها دست و پنجه نرم می‌کند برطرف کند، اما در این
میان به تراپیستش علاقه‌مند می‌شود. هر چند تراپیست
ابتدا مقاومت می‌کند، اما در ادامه او هم به آقای کارگردان
دل بسته می‌شود. با پیش رفتن سریال جذابیت‌های آن هم
بیشتر می‌شود. جنبه جنایی ماجرا از یک سو و جنبه‌های
انسانی و عاشقانه آن از سوی دیگر مخاطب را به دنبال خود
می‌کشاند تا اینکه در آخرین قسمت سریال با برملا
شدن راز قتل‌هایی که رخ داده مخاطب
غافلگیر می‌شود.

آرمان بیانی، کاراکتر اصلی سریال افسعی
تهران، شخصیتی فرهنگی است که پس
از سال‌ها نویسندگی و نقد، می‌خواهد
نخستین فیلمش را بسازد، اما ذهن و روح او
پر از آسیب یا همان تروماهایی است که در کودکی به او وارد
شده است. آرمان، شخصیتی جذاب دارد. او از همسرش جدا
شده و با پسر خردسالش زندگی می‌کند.

در بخش‌های ابتدایی سریال او در مقابل یک تراپیست قرار
می‌گیرد. در کنار اتاق مشاوره، بیننده همراه با ذهن آرمان، با
فلاش‌بک‌ها مدام به گذشته او می‌رود تا با آسیب‌هایی که او
در دوران کودکی متحمل شده، روبه‌رو شود. پدر آرمان اهل
زندگی نبوده و پس از مدتی هم به دلیل اینکه به زندان می‌افتد،
همسرش از او طلاق می‌گیرد. اینکه پدری به معنای واقعی در
کنار آرمان نبوده و مادرش هم به دلیل موضوعاتی هر چند
وقت یک‌بار با تنهایی‌اش ترسانندگی‌های بی‌دلیل، او را در
کودکی آزار می‌داده، مسائلی است که از گذشته آرمان نشان
داده می‌شود. او از صحبت درباره مادر طفره می‌رود، اما مدام

فیلم

سایه باد

علی‌الله سلیمی، روزنامه‌نگار: کتاب «سایه باد» نوشته
کارلوس روئیتث تافون که با ترجمه علی صنوی از
سوی انتشارات نیماژ منتشر شده، یکی از آثار معمایی و
کارآگاهی است که خواننده را بارز و رمزهای یک معمای



کتاب
پلیسی

پیچیده جنایی آشنا می‌کند. نویسنده برای نوشتن این کتاب فضای مه‌آلود گورستان
متروک کتاب‌ها را تصویر کرده است. می‌توانید چشمانتان را ببندید و خودتان را در آنجا
تجسم کنید. مردی که پسر ۱۰ ساله‌اش را به آنجا آورده است، به او می‌گوید می‌تواند
فقط یک کتاب انتخاب کند و او هم «سایه باد» خولیان کاراکس را برمی‌دارد. وقتی پسر
بزرگ می‌شود، چند نفر به دلایل مرموزی به کتابش علاقه‌مند می‌شوند. تافون در این
کتاب، داستان فرزند صاحب یک کتابفروشی را در بارسلونای پس از جنگ روایت می‌کند.
این شخصیت در تلاش است تا از سر نوشت تراژیک «خولیان کاراکس» پرده بردارد؛
نویسنده‌ای که تمام آثارش یکی پس از دیگری توسط شخصی مرموز در حال نابود شدن
هستند. نویسنده در این رمان، به ستایش از قدرت دگرگون‌کننده ادبیات می‌پردازد و به
شکل همزمان، داستانی حماسی درباره دسیسه، عشق و قتل را می‌آفریند.

در ابتدای داستان با «دانیل سمپر» آشنا می‌شویم، پسر صاحب یک کتابفروشی که
در بارسلونای سال ۱۹۴۵ زندگی می‌کند؛ شهری که هنوز در حال التیام از زخم‌های

«جنگ داخلی اسپانیا» است و همینطور
از جنگی بسیار بزرگ‌تر که در همان
سال به پایان رسید. «دانیل» سن و
سال زیادی ندارد، اما در آستانه گرفتن
تصمیمی است که سر نوشتش را شکل
خواهد داد. او خیلی زود درمی‌یابد که
شخصی مشغول یافتن و نابود کردن
تمام نسخه‌های رمان‌های «کاراکس»
بوده است؛ کسی که دانیل می‌داند او
را به زودی ملاقات خواهد کرد. دانیل
که با گذشت زمان، هر چه بیشتر شیفته
و مجذوب ماجرای زندگی کاراکس
شده، تلاش می‌کند تا از سر نوشت او
سر در آورد و بفهمد برای این نویسنده
منحصر به فرد و مرموز چه اتفاقاتی
رقم خورده.

